

نوع مقاله: پژوهشی
صفحات ۳۴۴ - ۳۲۱

نگاهی اجتماعی به حدیث و قاعده سلطنت با رویکردی به آثار عملی آن با رویکرد مقارن

عبدالله امیدی فرد^۱

اکبر نجم^۲

چکیده

یکی از قواعد مشهور و پرکاربرد در فقه، قاعده سلطنت است و مهمترین دلیل آن در کنار ادله ای همچون بنای عقلا، آیات قرآن و روایات خاص، حدیث «الناس مسلطون علی اموالهم» می باشد. این حدیث و به تبع قاعده از دو جهت سندی و دلالتی دچار چالش های متعددی هستند. از حیث سندی دو رویکرد سلبی و ایجابی نسبت به آن وجود دارد و از حیث دلالتی نیز معانی متعددی از جمله اخباری بودن تا جعل سلطه شرعی مطلق نسبت به آن بیان شده است. عده ای این قاعده را در تسلط بر بدن نیز جاری نموده و در نتیجه فروش اعضای بدن فرد توسط وی را جایز دانسته اند؛ این اثر که یکی از آثار اجتماعی متفرع بر قاعده است دارای تبعات سوء اجتماعی نیز بوده است. این مقاله که به روش توصیفی تحلیلی و با رویکرد تطبیق با فقه اهل سنت نوشته شده است به دنبال اثبات این فرضیه است که این حدیث از حیث سندی مخدوش و از حیث دلالتی صرفاً تایید تصرفات مالکان در اموال خویش در حیطه تصرفات شرعی و قانونی می باشد و نمی توان به این حدیث در مقام شک در وجود شرط یا جزئی در معاملات، تمسک نمود و در نهایت با اشاره به عدم جواز تمسک به قاعده در تسلط به نفس و اعضای بدن، به آثار اجتماعی این نوع تمسک اشاره می کنیم.

واژگان کلیدی

قاعده سلطنت، مشرع، تصرف قانونی.

۱. دانشیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه قم، قم، ایران. (نویسنده مسئول)

Email: omidifard.f@gmail.com

۲. استاد سطوح عالی حوزه علمیه قم، دانشجوی دکتری پردیس فارابی دانشگاه تهران، تهران، ایران.

Email: a.najm.talabeh@gmail.com

پذیرش نهایی: ۱۴۰۲/۷/۷

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۳/۲۵

طرح مسأله

یکی از قواعد مشهور و پرکاربرد در بیشتر ابواب فقه و مسائل پیرامونی آن قاعده سلطنت است که در کتب فقهها و مسائل حقوقی به وفور مورد استناد قرار گرفته است. برای حجیت این قاعده ادله ای همچون آیات قرآن و روایات و بنای عقلا و اجماع بیان شده است که در بین آنها پرکاربرد و پربحث ترین دلیل، حدیث سلطنت «الناس مسلطون علی اموالهم» است که به حدی این تالزم و ارتباط بین این قاعده و دلیل آن قوی است که در بسیاری از موارد، فقها برای بیان قاعده در مقام استدلال به آن از عبارت الناس مسلطون علی اموالهم استفاده می کنند (طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۲ ص ۳، ابن ادریس حلی، ۱۴۱۰ه ق، ج ۲ ص ۳۸۲، علامه حلی، ۱۴۱۳ه ق، ج ۶ ص ۷۹، حلی، ۱۴۰۴ه ق، ج ۴ ص ۷۵، شهید اول، ۱۴۱۴ه ق، ج ۲ ص ۷۹ و اردبیلی، ۱۴۰۳ه ق، ج ۸ ص ۵۱۴).

مفاد اجمالی قاعده بیان سلطنت و توان تصرف مالکان در اموال خویش است که البته در این قاعده و دلیل آن از دو جهت دچار چالش و اشکال است؛ اولاً از حیث سندی که علمای ما در دو نقطه مقابل هم قرار دارند و عده آن را متن غیر حدیثی دانسته و بر فرض حدیث بودن مرسل است و عمل مشهور ضعف آن را جبران نمی کند. در مقابل عده ای دیگر این متن و مضمون را تعبیری شعار گونه دانسته و ادعا می کنند اساساً نیازی به سند ندارد و بر فرض نیاز به سند با عمل مشهور ضعف آن جبران می گردد (علیدوست، ۱۳۹۶ه ش، ص ۵۱).

از حیث دلالت سه دیدگاه عمده نسبت به آن وجود دارد؛ عده ای قائل به این هستند که روایت دال بر سلطنت شرعی مطلق مالک در اموال خویش می باشد و این سلطنت شرعی تا زمانی که مورد نهی شرعی یا قانونی نباشد ادامه خواهد داشت. عده ای دیگر در مقابل این قول می گویند روایت شریفه صرفاً مدلولی اخباری داشته و بر توان تصرف مالکان در اموال خویش را دلالت دارد؛ اما شیخ انصاری قائل به مشروعیت کمی در حدیث هستند و میفرمایند که این حدیث دال بر توان تصرف و شرعیت تصرفات مالکان در انواع معاملات می باشد و اما در کیفیت معامله و اجزا و شرایط آن هیچ دلالتی ندارد (انصاری، ۱۴۰۵ه ق، ج ۳ ص ۴۱). در کنار رویکردهای فوق عده ای سعی در تسری دادن این حدیث و قاعده نسبت به تسلط بر اعضای بدن هستند و در نتیجه قائلند که انسان می تواند در فرض وجود شرایط اقدام به فروش اعضای خود کند. (شایق، ۱۳۹۵ و غدیری، ۱۳۹۵، ص ۸ و درگاهی، ۱۳۹۵، ص ۳).

با توجه به کثرت کاربرد حدیث و قاعده در متون فقهی و اختلاف مفاد و مدلول حدیث و قاعده با در نظر گرفتن نتایج مختلف اقوال فوق، اهمیت توجه به دو چالش فوق را روشن می سازد؛ مقاله پیش رو با روشی تحلیلی توصیفی در صدد بازخوانی قاعده و حدیث سلطنت با نگاهی

اجتماعی و با توجه به آثار عملی آن و ضمن تاکید بر مباحث سندی و دلالتی حدیث می باشد تا بتواند تفسیری مقبول از قاعده و حدیث سلطنت ارائه دهد و در ادامه با اشاره به آثار اجتماعی قول به تسری سلطنت بر مال نسبت به تسلط بر اعضای بدن، با تکیه بر استدلال های بیان شده؛ تسلط بر بدن را نفی می کند.

پیشینه پژوهشی حول این قاعده به عصر شیخ طوسی بر میگردد؛ همان طور که در تاریخچه این قاعده به صورت مفصل بیان خواهد گشت؛ شیخ طوسی اولین فقیهی است که به این قاعده با تعبیر رایج آن تمسک نموده است و در ادامه فقها این راه را ادامه داده اند. (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۳ ص ۱۷۶ و طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۱ ص ۳ و ج ۳ ص ۲۷۲ و ابن ادریس حلی، ۱۴۱۰ق، ج ۲ ص ۳۸۲ و ج ۳ ص ۱۴ و ج ۲ ص ۴۵۳ و محقق حلی، ۱۴۱۳ق، ص ۳۰۷ و همان، ۱۴۱۲ق، ج ۳ ص ۳۵۴ و علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ص ۲۲۴ و ج ۶ ص ۷۹ و ج ۶ ص ۲۷۸ و ج ۶ ص ۲۹۴ و ج ۷ ص ۴۶ و ج ۷ ص ۱۴۷ و ج ۸ ص ۱۳۳ و همان، ۱۴۱۴ق، ج ۱۰ ص ۲۴۷ و ج ۱۶ ص ۹۲ و همان، ۱۴۱۹ق، ج ۲ ص ۵۲۱ و فاضل آبی، ۱۴۱۷ق، ج ۱ ص ۴۶۵ و ص ۵۴۱ و ج ۲ ص ۱۹ و ص ۷۱ و ص ۹۱ و ص ۳۸۳ و ص ۴۳۳). در این نگاه، رویکرد شمول این قاعده نسبت به مسائل اجتماعی همچون تسلط بر نفس و اعضای بدن و در نتیجه جواز شرعی فروش اعضای بدن شخص به سبب تسلط شرعی مورد توجه نبوده است و این رویکرد در پژوهش های جدید مورد توجه بوده است. غدیری (۱۳۹۵) در مقاله «بررسی و تبیین سلب حق از خویشتن» و شایق (۱۳۹۵) در مقاله «بررسی قاعده سلطنت و جریان آن در سلطنت بر نفس و اعضای بدن» و درگاهی (۱۳۹۵) در مقاله «واکاوی محدوده و قلمرو «قاعده سلطنت» نسبت به سُلطَةُ انسان بر اعضای بدن» با شریعت بخشیدن به تسلط انسان بر نفس و اعضای خویش با استدلال به این قاعده حق فروش اعضای بدن برای فرد را ثابت دانسته اند.

اما آن چه در این بین مشهود است عدم برخورداری کافی مقالات فوق از قوام فقهی و دوری از فقه جواهری است و گویا اگر با در نظر گرفتن معیار های حدیثی و استدلال و انضباط فقهی قاعده فوق مورد بررسی و ارزیابی قرار گیرد؛ هیچگاه نتیجه های فوق حاصل نمی شود. مقاله حاضر با در نظر گرفتن معیار های حدیثی و بررسی تاریخچه فقهی - حدیثی این قاعده و تحلیل و نقد و بررسی اقوال مطرح شده حول این قاعده؛ دارای وجه تمایز با پژوهش های پیشین است.

۱. تاریخچه قاعده

۱.۱. تاریخچه قاعده و حدیث در فقه شیعه

اولین کسی که از این حدیث و قاعده استفاده کرده است شیخ طوسی در کتاب خلاف با عبارت «الناس مسلطون علی اموالهم» است (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۳ ص ۱۷۶) که از پیامبر اکرم نقل می کنند. در کتاب مبسوط نیز به جای اموالهم از تعبیر املاکهم استفاده کرده است (طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۱ ص ۳) بدون این که استناد به پیامبر داده باشند و عبارت به گونه ای است که ظاهر در این است که قاعده ای را بیان می کنند. شاهد این مطلب این است که شیخ در همان صفحه روایتی از پیامبر نقل می کنند اما در مورد این قاعده با وجود این که در کتاب خلاف «که سابق بر مبسوط نوشته شده است» (همان) از پیامبر نقل کرده اند حرفی از نقل از پیامبر نمی زنند (همان، ج ۳ ص ۲۷۲).

پس از شیخ طوسی از این قاعده مطلبی در کتب فقها نیست تا می رسد به ابن ادریس حلی که سه بار از این قاعده بدون استناد به پیامبر، یاد می کنند. ایشان در دو جا تعبیر املاکهم (ابن ادریس حلی، ۱۴۱۰ه ق، ج ۲ ص ۳۸۲ و ج ۳ ص ۱۴) و در مورد سوم از تعبیر املاکهم و اموالهم (همان، ج ۲ ص ۴۵۳) یاد می کنند.

باز هم این حدیث و قاعده در کتب فقها نیست تا زمان محقق حلی (محقق حلی، ۱۴۱۳ه ق، ص ۳۰۷ و همان، ۱۴۱۲ه ق، ج ۳ ص ۳۵۴) و علامه حلی (علامه حلی، ۱۴۱۳ه ق، ج ۵ ص ۲۲۴ و ج ۶ ص ۷۹ و ج ۶ ص ۲۷۸ و ج ۶ ص ۲۹۴ و ج ۷ ص ۴۶ و ج ۷ ص ۱۴۷ و ج ۸ ص ۱۳۳ و همان، ۱۴۱۴ه ق، ج ۱۰ ص ۲۴۷ و ج ۱۶ ص ۹۲ و همان، ۱۴۱۹ه ق، ج ۲ ص ۵۲۱) و فاضل آبی (فاضل آبی، ۱۴۱۷ه ق، ج ۱ ص ۴۶۵ و ص ۵۴۱ و ج ۲ ص ۱۹ و ص ۷۱ و ص ۹۱ و ص ۳۸۳ و ص ۴۳۳). که از این قاعده و حدیث در کتب خویش یاد می کنند و در این زمان است که این قاعده به کثرت در کتب فقها مورد استفاده قرار می گیرد به گونه ای که این حدیث رنگ و بوی استفاضه بلکه تواتر به خود گرفته تا بدین جا که ادعا شده است «تواتر داشتن این حدیث» شهرت دارد (داربی، ۱۴۱۸ه ق، ص ۳۴) و با تعبیری همچون «معمول به بین المسلمین» (عاملی، بی تا، ج ۱۹ ص ۶۸) یا «معمول به بین الفریقین» (حائری، ۱۴۱۸ه ق، ج ۱۴ ص ۱۲۱) از آن یاد می کنند. این قطعی انگاری تا بدین جا پیش می رود که فقیه منضبط صاحب جواهر در بحث تعارض بین لا ضرر و الناس مسلطون ترجیح را به دومی می دهد به سبب عمل اصحاب بر آن (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۳۸ ص ۵۰). این برخورد نشان از قطعیت این حدیث در نزد ایشان و البته در نزد اصحاب دارد.

نکته دیگری که در این زمان اتفاق می افتد این است که در کتب فقها در ۲۰ موردی که از این قاعده استفاده کرده اند؛ در ۱۹ موارد از تعبیر اموالهم استفاده شده است و فقط در یک مورد

از موارد از تعبیر املاکهم استفاده شده است (فاضل آبی، ۱۴۱۷ ه ق، ج ۲ ص ۱۹).

۲.۱. تاریخ حدیث و قاعده در فقه اهل سنت

تعبیر «الناس مسلطون علی اموالهم» در کتب فقهی و حدیثی اهل سنت، اولین بار در کتاب المختصر المزنی و به نقل از شافعی وارد شده است (المزنی، ۱۴۱۰ ه ق)، ج ۸ ص ۱۹۱ و بعد از او نیز این تعبیر کم و بیش در کتب اهل سنت به کار برده شده و مورد استفاده بوده است که در نوع موارد نیز به نقل از کتاب فوق مورد استناد و نقل بوده است (مارودی، ۱۴۱۹ ه ق)، ج ۵ ص ۴۰۷ و ابوالعلا، (بی تا)، ج ۴ ص ۴۵۲ و ابوالحسین، (۱۴۲۱ ه ق)، ج ۵ ص ۳۵۵ و ابن الرفعه، (۲۰۰۹ م)، ج ۹ ص ۲۸۳ و ابن عبد البر، (۱۴۲۱ ه ق)، ج ۶ ص ۶۱۲ و ابن قیم، (بی تا)، ج ۱ ص ۲۱۵ ابن تیمیه، (۱۴۲۵ ه ق)، ج ۱ ص ۲۸۸ و سابق، (۱۳۹۷ ه ق)، ج ۳ ص ۱۰۵ و ابن الاثیر، (۱۴۲۶ ه ق)، ج ۴ ص ۱۴۲).

آن چه دارای اهمیت ویژه ای است؛ این است که در بین اهل سنت، این تعبیر هیچگاه به صورت حدیث نقل نشده است و صرفاً فقهای ایشان به نقل عبارت شافعی بسنده می کنند تا آنجا که وقتی عثمان جمعه ضمیریه در نوشته ی خویش با عنوان «التسعیر فی الفقه الاسلامی» این گونه بیان می کند: «أما أن الناس مسلطون علی أموالهم، فهذا صحيح، ولكنه ليس علی إطلاقه، إذ هناك قواعد أخرى تحکم علی هذا الأصل». تعابیر «فهذا» و «هذا الاصل» نشان از این دارد که این تعبیر نزد ایشان به عنوان حدیث نبوده است. (ضمیریه، بی تا، ج ۲۶ ص ۲۷)

۳.۱. تاریخچه قاعده و حدیث سلطنت در کتب حدیث شیعیه

اولین کتابی حدیثی که از این حدیث سخن به میان آورده است کتاب عوالی اللؤلؤی است (احسائی، ۱۴۰۵، ج ۱ ص ۲۲۲ و ۴۵۷ و ج ۲ ص ۱۳۸ و ج ۳ ص ۲۰۸). ایشان در عنوان بایی که این حدیث در آن آمده است می فرمایند «الفصل التاسع فی ذکر أحادیث تتضمن شیئا من أبواب الفقه ذکرها بعض الأصحاب فی بعض کتبه مرویة بطریق یلیه» (همان، ج ۱ ص ۱۹۵). در جای دیگری می فرماید احادیثی که شهید اول (همان، ج ۱ ص ۳۸۰) و فاضل مقداد (همان، ج ۲ ص ۵) در کتب خویش نقل می کنند و من به طریق خودم از ایشان نقل می کنم، با این توجه روشن می شود که صرفاً ناقل این حدیث جناب شیخ طوسی خواهد بود که صاحب عوالی نیز از ایشان نقل می کنند و طبیعتاً شهید اول و فاضل مقداد نیز از شیخ طوسی نقل کرده اند.

۲. اشکال در سند روایت

پس از این که شیخ طوسی این عبارت را به عنوان حدیثی نقل می کنند و بعد از ایشان به سبب کثرت بکارگیری در کتب فقها تا مرز تواتر هم از او یاد می شود اما بعد ها این ادعا مورد اشکال قرار می گیرد و ظاهراً اولین کسی که در روایت بودن این عبارت خدشه می کند شیخ

الشریعه است که به قطع روایت بودن آن را نفی می‌کند (شیخ الشریعه، ۱۴۰۴ ه ق، ص ۴۳). این مطلب تا مدتی مورد توجه نبوده است تا این که باز این ادعا را مرحوم بروجردی تکرار می‌کند و می‌فرماید این قاعده ای عقلانی است (بروجردی، ۱۴۱۳ ه ق، ص ۱۸۱).

توجه به نکته ای دیگر هم موثر است و آن این که تنها ناقل این روایت از فقهای قدما شیخ طوسی در کتاب خلاف است. ایشان در مقدمه این کتاب می‌فرمایند که آن چه از پیامبر نقل می‌کنم آن روایاتی است که مخالفین ما ملزم به قبول آن هستند (طوسی، ۱۴۰۷ ه ق، ج ۱ ص ۴۵) و این نشان می‌دهد که نقل از کتب خودشان و اسانید مخالفین است که برای آن‌ها الزام در قبول دارد. از بین عامه نیز این را شافعی نقل کرده است و بسیار محتمل است که در کتاب شافعی این عبارت به عنوان قاعده ای بوده است که شیخ طوسی تصور کرده اند که این عبارت، روایت نبوی است و سپس آن را نقل کرده است؛ دلیل این ادعا تعبیر المزنی (متوفی ۲۶۴ ق) است که این گونه به نقل از شافعی بیان می‌کند: « وَهَذَا الْحَدِيثُ مُسْتَقْصَى لَيْسَ بِخِلَافٍ لِمَا رَوَى مَالِكٌ وَلَكِنَّهُ رَوَى بَعْضُ الْحَدِيثِ أَوْ رَوَاهُ مَنْ رَوَى عَنْهُ وَهَذَا آتَى بِأَوَّلِ الْحَدِيثِ وَآخِرِهِ وَبِهِ أَقُولُ؛ لِأَنَّ النَّاسَ مُسَلِّطُونَ عَلَى أُمُورِهِمْ ». (لمزنی، ۱۴۱۰ ه ق، ج ۸ ص ۱۹۱) دقت در عبارت به وضوح نشان می‌دهد که این تعبیر، روایت نبوده بلکه عبارتی از خود شافعی است. موید این که ایم تعبیر حدیث نبوده است؛ این است که خود شیخ طوسی در دو کتاب روایی خویش که قبل از این کتاب نوشته شده د این روایت بسیار مهم و تعیین کننده را نقل نکرده اند و عجیب تر این که در کتب روایی علمای دیگر همانند کلینی و صدوق و ... هیچ اثری از این روایت نیست.

ناگفته نماند بعضی از فقها عبارت (الناس مسلطون علی اموالهم) را روایت می‌دانند لکن روایت مرسل می‌دانند و از آن جایی که در اصول عمل مشهور فقها به یک روایت را جبران کننده ی ضعف سندی آن نمی‌دانند، روایت فوق را قابل پذیرش نمی‌دانند (خویی، بی تا، ج ۲ ص ۱۳۷ و سیستانی، ۱۴۱۴ ه ق، ص ۳۲۸ و قمی، ۱۴۰۰ ه ق، ج ۴ ص ۲۵).

۳. اسناد دیگر این قاعده

همان طور که در مباحث گذشته اشاره شد فقهای ما از شیخ طوسی به بعد همه در بیان این قاعده از عبارت حدیث نبوی استفاده می‌کردند و انگار نزد ایشان این قاعده تنها دلیلش روایت نبوی باشد که اگر در آن اشکال کردیم دیگر این قاعده بدون پشتوانه خواهد بود در حالی که با تتبع در کلمات فقها واضح می‌گردد که بعضی از فقها به ادله دیگر بر این قاعده توجه داشته اند و اولین کسی که به این نکته توجه داشته است محقق اردبیلی است که با تعبیر «ان الناس مسلطون علی اموالهم عقلا و نقلا» (اردبیلی، ۱۴۰۳ ه ق، ج ۹ ص ۲۴۳) و پس از ایشان مجلسی اول با تعبیر «العمومات الكثيره الداله علی ان الناس مسلطون علی اموالهم» (اصفهانی، ۱۴۰۶ ه ق،

ج ۷ ص ۱۶۰) و مجلسی دوم با تعبیر «الآیات و الاخبار الداله علی ان الناس مسلطون علی اموالهم» (اصفهان، ۱۴۰۴ ه ق، همراه العقول، ج ۴ ص ۳۵۶) بیان می کنند که این قاعده ادله دیگری نیز دارد. سپس فقهای متاخر ادله اربعه (سبزواری، ۱۴۱۳ ه ق، ج ۲۳ ص ۲۸۹) یا کتاب و سنت (میلانی، ۱۳۹۵ ه ق، ص ۷۱) یا اجماع و روایات خاصه و بنای عقلا (بروجردی، ۱۴۱۳ ه ق، ص ۱۸۱ و خمینی، ۱۴۱۸ ه ق، کتاب البیع، ج ۱ ص ۵۳) را به عنوان دلیل این قاعده ذکر می کنند. با وجود استناد قاعده به ادله فوق که به تفصیل در ادامه بیان و تحلیل خواهد شد؛ اشکال سندی به حدیث نبوی خدشه به اصل قاعده وارد نخواهد کرد.

۴. بررسی مفاد قاعده و اقوال آن

اهل سنت از این تعبیر و قاعده در فقه خویش استفاده کمتری نسبت به علمای شیعه دارند و آن چه از شافعی نقل شده است (مختصر المزنی ج ۸ ص ۱۹۱) در باب عدم جواز قیمت گذاری حاکم بر مال مردم است و این که مردم می توانند مال خویش را به هر قیمتی که می خواهند بفروشند. این معنا صرفا دال بر توانای تصرف صاحبان املاک در ملک خویش می باشد که با قول دوم از اقوال چهارگانه زیر مناسبت دارد. در بعضی از کتب اهل سنت نیز از این تعبیر و قاعده برای اثبات شرعیت داشتن اجاره دوباره شیئی که نزد مستاجر است؛ استفاده شده است. (المعاملات المالیه اصاله و معاصره، ج ۹ ص ۸۱) این استفاده در واقع برای فرض شک در این که آیا در اجاره شرط است که انسان مالک عین نیز باشد یا نه؛ می باشد که از نوع تمسک به قاعده سلطنت در شک در کیف است. اما آیا نزد ایشان برای رفع شک در کم (شرعیت عنوان کلی معامله) نیز می توان به این قاعده تمسک کرد یا نه؛ بحثی نکرده اند.

۴.۱. قول اول: مشروعیت کمی و کیفی

۴.۱.۱ - بیان مشروعیت و دلیل آن

برخی از فقیهان ظاهر عبارت الناس مسلطون علی اموالهم را تریخص تکلیفی و وضعی در مقام جعل و تشریح سلطنت دانسته است نه اینکه صرفا در مقام خبردهی از سلطنت بر اموال با اسباب شرعی باشد زیرا در این صورت این سخن آورده ای نخواهد داشت که لازم باشد شارع آن را بیان کند (اصفهان، ۱۴۱۸ ه ق، ج ۱ ص ۱۰۹ و ۱۷۳). بنابر این دلیل این قول ظهور حدیث الناس مسلطون... است.

مفاد قاعده سلطنت مطابق این قول این است که هر نوع تصرف از سوی مالکان در اموال خودشان از نظر تکلیفی جایز و از نظر وضعی صحیح است. در نتیجه مالک ها بر انجام تصرفات و نقل و انتقالات ملک خود در قالب هر نوع قراردادی اعم از متعارف و غیر متعارف و به هر شکلی آزادند.

فرض کنید شخصی مالش را به واسطه عقود جدیده همانند تایم شرینگ معامله می کند و ما شک می کنیم که این معامله آیا از حیث شرعی نافذ است یا نه؟ این قول ادعا می کند می توان به این قاعده برای صحت این معامله تمسک کرد که از این معنا با تعبیر مشروعیت از حیث کمّ تعبیر می شود. یا در نظر بگیرید شخصی مالش را به نحو معاطات معامله می کند و سپس شک می کند که این معامله همانند بیع به صیغه صحیح و لازم است یا نه؟ زیرا که به سبب عدم وجود صیغه در آن شک کرده است. قائل به این قول ادعا می کند می توان به این قاعده برای بر طرف نمودن این شک و حکم به صحت معامله تمسک کرد که از آن تعبیر به مشروعیت از حیث کیف می شود.

گر چه این قول توسط برخی به محقق اصفهانی نسبت داده شده است (علیدوست، ۱۳۹۶ ه. ش، ص ۴۴) لکن فقهای دیگری نیز قبل از ایشان این قول را داشته اند و در مقام عمل بر طبق آن مشی نموده اند (مراغی، ۱۴۱۷ ه. ق، ج ۲ صص ۹ و ۱۰ و حائری، بی تا، ص ۲۲۳ و طالقانی، ۱۳۰۴ ه. ث، ص ۲۶۷ و یزدی، ۱۴۱۵ ه. ق، ص ۱۹۲ و نجفی، بی تا، ص ۲۰۱ روحانی، ۱۴۱۲ ه. ق، ج ۱۵ صص ۲۳۰ تا ۲۳۲). تا بدین جا که به مشهور (خمینی، ۱۴۱۸ ه. ق، صص ۱۰ و ۱۱) یا فقهاء (مراغی، ۱۴۱۷ ه. ق، ج ۲ ص ۱۰) نسبت داده شده است.

بعضی در ذیل سخن محقق اصفهانی، قید «عدم منع شرعی» را اضافه کرده و آن را به مشهور فقها نیز نسبت داده اند. (علیدوست، ۱۳۹۶ ه. ش، ص ۵۵) و منظورشان این است که مفاد قاعده در نظر فقیهان این است که مردم بر مال خویش مسلط هستند مگر این که منع شرعی عام یا خاص در مورد نوع تصرف وارد شده باشد (همان، ص ۵۲ و ۵۴ و ۵۵) این در حالی است که محقق اصفهانی در باب عدم جواز بیع وقف قائل به تعارض بین نهی از بیع و دلیل سلطنت هستند (اصفهانی، ۱۴۱۸ ه. ق، ج ۱ ص ۱۷۳)؛ پر واضح است اگر در مدلول قاعده الناس، قید مذکور وجود داشته باشد؛ اساسا شامل محل بحث نمی شود تا تعارضی رخ دهد. علاوه بر این نسبت دادن این مطلب به مشهور نیز اشکال دارد همان طور که مرحوم امام این نسبت را قبول نداشته اند (خمینی، ۱۴۱۸ ه. ق، ص ۱۱) و تامل در نوع نگاه مشهور به معاملات که آن ها را توقیفی می دانند (عاملی، بی تا، ج ۲ ص ۳۰۲) و کاشانی، بی تا، ج ۳ ص ۱۰۱) خود نشان از این دارد که نمی توانند قائل به شرعیّت به نحو مطلق در این قاعده باشند.

نویسنده فوق، مطلبی دیگر در مورد قول اول و حدیث سلطنت دارند و این جمله را همانند جملات شعاری دانسته اند که باید در مقام تشریح باشد و گرنه خلاف ظاهر روایت خواهد بود (علیدوست، ۱۳۹۶ ه. ش، ص ۵۱) و از سویی رویه عملی فقها بر همین مبنا بوده است و در فقه برای رفع شکوک بر این قاعده تمسک می کنند (همان، ۵۳).

اما وقتی به تعابیر دیگر علما در باره مفاد این قاعده مراجعه می شود می بینیم که آن هایی

که تعبیری مطلق نما از این قاعده دارند قید «عدم منع شرعی» یا تعبیر مشابه این را اضافه کرده اند (حائری، بی تا، ص ۷۶ و ص ۲۲۳ عاملی، بی تا، ج ۱۳ ص ۴۴۰ و اشتهاوردی، ۱۴۱۷ هـ ق، ج ۶ ص ۴۴ و جواهری، ۱۴۰۵ هـ ق، ص ۱۱۹). با در نظر گرفتن این مطلب چگونه می توان پذیرفت که این قید در کلام ایشان بدون اینکه ذکر شده باشد مورد نظر است و به سبب وضوح بیان نشده است.

۲.۱.۴- نقد و بررسی

قول به مشروعیت تکلیفی و وضعی از جهاتی مورد ملاحظه است:

اول این که: اگر دلیل این قول ظهور حدیث الناس مسلطون است؛ همان طور که سابقا بیان شد؛ الناس مسلطون اساسا یا حدیث نیست یا اگر باشد از احادیث عامه بوده که اولین بار شیخ در مقام اسکات خصم به آن تمسک کرده است.

ادعای «شعاری بودن و عدم نیاز به بحث سندی» (علیدوست، ۱۳۹۶ هـ ش، ص ۴۰) نیز مورد قبول نیست زیرا:

اولا کلمه «شعار» در کلمات فقها در مواردی همچون جهربه بسمله نزد شیعیان (طوسی، ۱۴۰۷ هـ ق، ج ۱، ص ۷۰۶ و عاملی، ج ۳ ص ۳۳۲)، نماز و سایر عبادات اسلامی در اسلام (نجفی، ۱۴۰۴ هـ ق، ج ۲۱ ص ۳۴)، شهادتین در اسلام (بحرانی، بی تا، ج ۱۱ ص ۱۲۳)، ترک صوم در سفر نزد شیعه (نراقی، ۱۴۱۵ هـ ق، ج ۱۰ ص ۳۵۱)، حرمت غنا نزد شیعه (همدانی، ۱۴۱۸ هـ ق، ص ۲۵)، حرمت اجتهاد به واسطه قیاس و استحسان نزد شیعه (عاملی، بی تا، ج ۵ ص ۳۷۲)، وجوب سوره نزد شیعه و عدم آن نزد اهل سنت (همان، ج ۷ ص ۶۵)، اکمال سوره در نزد شیعه و عدم اکمال آن نزد اهل سنت (نجفی، ۱۴۰۴ هـ ق، ج ۹ ص ۳۳۶)، نجاست اهل کتاب نزد شیعه (بهبهانی، ۱۴۱۹ هـ ق، ج ۲ ص ۱۹۹)، طهارت آن ها نزد اهل سنت (همان، ج ۲ ص ۲۰۴) و ... استفاده شده است و معنای آن قطعیت و روشنی و علامت (نجفی، ۱۴۰۴ هـ ق، ج ۲۱ ص ۳۴) گونه بودن متعلق آن است؛ اما در محل بحث حدیث مزبور دارای چهار معنا بوده و هر یک دارای طرفدارانی است. محقق مورد نظر در مباحث کتاب خویش به آسیب زا بودن چند معنایی در ادعای شعاری بودن توجه نموده و می فرمایند باید حدیث را با معنای درست در نظر گرفت (علیدوست، ۱۳۹۶ هـ ش، ص ۳۵۰)؛ لکن در حدیث الناس مسلطون به این نکته توجه نمی کنند، چه این که معنای مورد نظر ایشان از ضعف مبنا و قلت قائلین برخوردار است.

البته باید توجه نمود مطلق تسلط مالک بر مال، که درک عقل و دلالت آیات قرآن پشتوانه آن است- در ادامه به تفصیل بیان خواهد شد- مطلبی مسلم و ثابت است اما این مقدار از درک عقل و دلالت قرآنی مثبت هیچ یک از اقوال در مسئله نیست. (در ادامه مورد اشاره خواهد بود). این مقدار از تسلط داشتن و اطلاق کلمه شعار بر آن نیز اشتباه است زیرا که در تمامی

مکاتب قدسی و بشری، هر شخصی بر مالش تسلط دارد.

ثانیا کلمه «شعار» در روایات در مواردی همچون شعار اهل جنگ در جنگ‌ها استعمال شده (کلینی، ۱۴۰۷ ه ق، ج ۵ ص ۴۷) و به معنای عباراتی است که سر می‌دادند و سبب تمییز هر گروه از گروه دیگر میشد (جوهری، ۱۴۱۰ ه ق، ج ۲ ص ۶۹۹). حدیث الناس مسلطون به این معنا نیز شعار نیست؛ زیرا با توجه به تاریخچه فقهی و حدیثی، این حدیث دارای شهرت و قوت کافی برای اتصاف به این معنا نیست. چگونه حدیثی که در هیچ یک از کتب اربعه و مجامع حدیثی موثق وجود نداشته متصف به معنای فوق باشد؟

دوم این که: با اثبات تعمیم مدلول این قاعده باید قائل به مشروعیت تمامی تصرفات تکوینی همانند اکل و شرب و ... هر نوع حیوانی که مملوک انسان است و از سوی شارع مشروعیت آن تصرفات ثابت نشده است باشیم در حالی که بر خلاف متفاهم عرفی بوده و هیچ فقیهی این کار را نکرده است و نمی‌توان به این لازمه پایبند بود (خویی، بی تا، ج ۲ ص ۱۰۲).

سوم این که: با پذیرش تعمیم کمی و کیفی قاعده باید قائل به تعارض بین مدلول این قاعده در جواز اکل و شرب و لبس محرمات با ادله این محرمات شد (خویی، بی تا، ج ۲ ص ۱۰۲) که خلاف بین رفتار فقها است. و اساسا برقراری تعارض بین این دو دسته از ادله هیچ وجهت فقهی نداشته و به این جهت است که در طول تاریخ فقه برای هیچ فقیه این سوال پیش نیامده است که در این تعارض چه باید کرد؟

چهارم این که: مستندی که برخی در دفاع از سخن محقق اصفهانی ذکر کرده اند که این عبارت به عنوان شعار شارع است و شعار نمی‌تواند صرفا اخبار باشد و حتما باید بیانگر تشریحات شارع باشد (علیدوست، ۱۳۹۶ ه ش، ص ۵۱) مصادره به مطلوب است و هیچ دلیلی همراه آن نیست. مضافا بر این که با برخی از اقوال دیگر نیز سازگار است و موارد متعددی از کلام فقها بیان شد که همه دال بر این هستند که قاعده در مقام انشاء است نه اخبار؛ اما از این جهت که آیا تعمیم کمی و کیفی را هم می‌رساند چیزی نگفته اند؛ اما اینکه تعدادی از فقها در مواردی از این قاعده برای حکم موارد شک در کیفیت اسباب نقل و انتقال استفاده کرده اند (ر.ک. به همان ص ۵۳ و ۵۶) نمی‌تواند دلیل تعمیم این نسبت به تمامی فقها باشد.

۲.۴. قول دوم: خبری انگاری مفاد قاعده

۱.۲.۴ - بیان خبری انگاری و دلیل آن

این قاعده صرفا برای بیان عدم حجر مالک از تصرفات مالکانه است (خراسانی، ۱۴۰۶ ه ق، ص ۶۷ و حکیم، بی تا، ص ۲۹ و جزائری، ۱۴۱۶ ه ق، ج ۱ ص ۴۰۸) به این معنا که مالک مستقلا توان تصرف در مال خویش را دارد (خویی، بی تا، ج ۲ ص ۱۰۲). به تعبیر دیگر قاعده و حدیث

سلطنت برای انشاء نیست و صرفا اخبار است (مامقانی، ۱۳۵۰ ه ق، ص ۳۴۴ و تبریزی، ۱۳۶۹ ه ق، ص ۴۲۲). این معنا از قاعده به مشهور فقها نیز نسبت داده شده است (البشیری، بی تا، ص ۲۱۲).

۲.۲.۴- نقد و بررسی

خبری انگاری قاعده سلطنت از جهاتی مورد ملاحظه است:

اولا: این فهم از قاعده مخالف با فهم قاطبه فقهای پیشین است؛ فقها در بحث از قاعده از کلماتی همچون عموم (بحرانی، بی تا، ج ۱۱ ص ۲۷۳ و میرزای قمی، ۱۴۱۳ ه ق، ج ۲ ص ۳۷۳ و بهیسانی، ۱۴۱۷ ه ق، ص ۳۶۲ و حائری، بی تا، ص ۱۳ و عاملی، بی تا، ج ۲ ص ۵۰۷ و ج ۲۳ ص ۶۶۱ و حکیم، ۱۴۱۶ ه ق، ج ۱۱ ص ۱۱۹ و عراقی، ۱۴۱۴ ه ق، ج ۲ ص ۴۳۲ و همدانی، ۱۴۱۶ ه ق، ج ۱۴ ص ۶۱)، اطلاق (آشتیانی، ۱۴۲۵ ه ق، ج ۲ ص ۷۸۷ و مامقانی، ۱۳۱۶ ه ق، ج ۲ ص ۳۱۸ و اصفهانی، ۱۴۰۹ ه ق، ص ۱۵۱ و آملی، ۱۴۰۶ ه ق، ج ۳ ص ۶۳ حلی، ۱۳۷۹ ه ق، ج ۲ ص ۱۴۴ و شبیری، ۱۴۱۹ ه ق، ج ۱ ص ۵۱) تخصیص (بحرانی، ۱۴۰۵ ه ق، ج ۱۹ ص ۱۷۴ و تستری، بی تا، ص ۱۳۲ و نائینی، ۱۳۷۳ ه ق، ج ۲ ص ۲۶ و عراقی، ۱۴۱۴ ه ق، ج ۲ ص ۴۳۲ و تبریزی، ۱۳۶۹ ه ق، ص ۴۲۳) یا اشاره کننده به آن (بحرانی، ۱۴۰۵ ه ق، ج ۱۹ ص ۲۷۱ و سبزواری، ۱۴۲۳ ه ق، ج ۱ ص ۵۸۳ و اردبیلی، ۱۴۰۳ ه ق، ج ۹ ص ۳۹۰، عاملی، بی تا، ج ۱۳ ص ۴۴۰ و عاملی، ۱۴۱۴ ه ق، ج ۲ ص ۵۲۲) و تعارض (حائری، بی تا، ص ۱۹۲ و نراقی، ۱۴۱۷ ه ق، ص ۵۸ اصفهانی، ۱۴۱۸ ه ق، ج ۱ ص ۱۱۰ و رشتی، ۱۳۱۱ ه ق، ص ۱۷۷ و حائری، ۱۴۱۵ ه ق، ص ۱۴۹) استفاده نموده اند که همه نشان از انشائی بودن این قاعده است و به تبع آن، نسبت دادن این معنا به مشهور درست نیست.

ثانیا: تامل در ادله دیگر این قاعده همانند روایت سماعه «قُلْتُ لَهُ الرَّجُلُ لَهُ الْوَلَدُ أَيْسَعُهُ أَنْ يَجْعَلَ مَالَهُ لِقَرَابَتِهِ فَقَالَ هُوَ مَالُهُ يَضَعُ بِهِ مَا شَاءَ إِلَى أَنْ يَأْتِيَهُ الْمَوْتُ إِنَّ لِصَاحِبِ الْمَالِ أَنْ يَعْمَلَ بِمَالِهِ مَا شَاءَ مَا دَامَ حَيًّا إِنَّ شَاءَ وَهَبَهُ وَ إِنَّ شَاءَ تَصَدَّقَ بِهِ وَ إِنَّ شَاءَ تَرَكَهُ إِلَى أَنْ يَأْتِيَهُ الْمَوْتُ فَإِنْ أَوْصَى بِهِ فَلَيْسَ لَهُ إِلَّا الثُّلُثُ إِلَّا أَنْ الْفَضْلَ فِي أَنْ لَا يُضَيِّعَ مَنْ يَعُولُهُ وَ لَا يُضِرَّ بِوَرَثَتِهِ» (کلینی، ۱۴۰۷ ه ق، ج ۷ ص ۹) آشکار می کند که امام علیه السلام برای رفع شک سائل در صحت این نوع از وصیت روایت را بیان می کنند و رفع شک عبارت دیگری از انشائی بودن قاعده است.

ثالثا: حمل حدیث بر عدم حجر مالک از تصرف، توضیح واضح است و توضیح واضحات به دور از شان شارع است (خوانساری، ۱۳۱۷ ه ق، ص ۲۷۱ و مامقانی، ۱۳۵۰ ه ق، صص ۳۴۴ و ۳۴۵) این اشکال با این بیان وارد نیست؛ زیرا اشکالی ندارد شارع برای بیان قاعده اولی (محبجور نبودن مالکان) روایت را بیان کرده باشند و اثبات حجر نیازمند دلیل است و همین مقدار فائده برای روایت، اشکال فوق را بر طرف می نماید. اما از آن جهت که این قاعده به پشتوانه ادله اربعه

حجت است و تعدادی از روایات دال بر این قاعده هستند؛ اشکال فوق قوت پیدا کرده و تامل در این ادله ظهوری خلاف مطلب فوق دارد. (در ادامه به این ظهور به تفصیل اشاره خواهد شد)

رابعاً: سلطه بر مال زمانی فعلیت پیدا می کند که مقتضی آن موجود بوده و موانع مفقود باشند. مثل این که اولاً شخص مالک آن شیء باشد و موانعی همچون فلس و جنون و صغر و .. نیز وجود نداشته باشد. حدیث الناس نیز در مرحله بیان وجود مقتضی است و اراده عدم المانع از آن خلاف ظاهر روایت است (اصفهانی، ۱۴۱۸ ه ق، ج ۱ ص ۱۱۰ و میلانی، ۱۳۹۵ ه ق، صص ۷۱ و ۷۲ و روحانی، ۱۴۱۲ ه ق، ج ۱۵ ص ۲۳۱).

۳.۴. قول سوم: سلطنت بر تصرف غیر مزیل

۱.۳.۴ - بیان قول سلطنت بر تصرف غیر مزیل و دلیل آن

تنها قائل به این معنا محقق ابروانی است؛ البته در بعضی تعابیر به جمعی از فقها نیز نسبت داده شده است (روحانی، ۱۴۱۲ ه ق، ج ۱۵ ص ۲۳۱). لکن از هیچ فقیهی غیر از ایشان این مطلب نقل نشده است. ایشان دلیل خویش را توجه به سلطنت خداوند می دانند که خداوند هم سلطنت بر همه ی اشیا دارد و این سلطنت نمی تواند به ازاله اصل سلطنت منجر شود (ابروانی، ۱۴۰۶ ه ق، ج ۱ ص ۷۷).

۲.۳.۴ - نقد و بررسی

تامل در ادله این قاعده - همان طور که به تفصیل بیان خواهد شد - ظهور در این معنا نداشته و بدین جهت است که هیچ کسی غیر از ایشان این قول را اختیار ننموده است و از سویی قیاس سلطنت خداوند و بندگان، قیاسی مع الفارق است (کوهکمره، ۱۴۰۹ ه ق، ص ۹۴).

۴.۴. قول چهارم: مشروعیت از حیث کم

۱.۴.۴ - بیان مشروعیت کمی

فرض کنید شخصی به معاطات چیزی را معامله کرده است و نمی داند این معامله همانند بیع مع الصیغه لازم است یا نه؟ با توجه به این که در اصل جواز بیع و انجام معامله شک ندارد این شک، شک در کیف است؛ زیرا شک در این است که این کیفیت از معامله سبب نقل است یا نه؟ اما شک در کم به این معنا است که در اصل جواز یک معامله شک داشته باشد مثلاً یک عقدی همانند تایم شرینگ دارای تمامی آن چه عقلاً در آن لازم می دانند است لکن در صحت شرعی آن شک داریم. این شک، شک در کم است. این قول ادعای می کند در جهت کم می توان به قاعده تمسک کرد و اما از جهت کیف نمی توان.

از قائلین این قول می توان شیخ انصاری را نام برد (انصاری، ۱۴۰۵ ه ق، ج ۳ ص ۴۱) و تعدادی

از فقها که این فهم را از قاعده دارند (لاری، ۱۴۱۸ه ق ج ۱ صص ۳۳۵ و ۳۳۶، نایینی، ۱۴۱۳ه ق، ج ۱ ص ۱۳۶ و موسوی، ۱۴۲۴ه ق، ج ۲ ص ۵۰۷ و خوانساری، بی تا، ص ۸۳)

۲.۴.۴- دلیل این قول

ابهامی در مورد این قول وجود دارد؛ اگر این قاعده مشرّع است پس چرا از حیث کیف مشرّع نیست و اگر از حیث کیف مشرّع نیست چرا از حیث کم مشرّع باشد؟ (حکیم، بی تا، ج ۳ ص ۶۴ و تبریزی، ۱۴۱۶ه ق، ج ۲ ص ۳۸)

شیخ انصاری خود در توضیح این قول می‌فرماید: «الناس مسلطون علی أموالهم إنّما یدلّ علی تسلط الناس علی أموالهم لا علی أحكامهم» (انصاری، ۱۴۰۵ه ق، ج ۳ ص ۸۷). بدین معنا که مردم بر مال خویش مسلط هستند و نه احکام متعلق بر آن؛ بدین جهت است که برای اثبات لزوم معاطات (همان، ج ۳ ص ۴۱) و دیگر شروط صیغه بیع (همان، ج ۳ ص ۴۲) نمی‌توان به آن تمسک کرد.

فقها در پاسخ سوال فوق و توضیح کلام شیخ انصاری بیانات متعددی دارند که هیچ‌یک خالی از ملاحظه نیست:

۱.۲.۴.۴- بیان محقق لاری و قزوینی و نقد و بررسی آن

حدیث «الناس مسلطون» نسبت به انواع و افراد (کم و کیف) معامله داری عمومیت است لکن این عمومیت به معنای تسلط بر همه انواع معاملات و کیفیاتش نیست، زیرا که این امر بسته به قابلیت در سبب است؛ همان‌طور که تعلیم و تکسیر لزوماً نتیجه بخش تعلّم و انکسار نیست؛ زیرا تعلّم و انکسار، وابسته ی قابلیت در آن شیء هستند و در محل بحث نیز تسلط مالک به معنای سببیت داشتن هر چیزی نیست. همان‌طور که قدرت مطلق خداوند، به معنای قدرت بر جمع نقیضین نیست. (لاری، ۱۴۱۸ه ق، ج ۱ صص ۳۳۵ و ۳۳۶، موسوی، ۱۴۲۴ه ق، ج ۲ ص ۵۰۷)

مطلب فوق دارای اشکال است زیرا پذیرفتن عمومیت در قاعده به معنای این است که خداوند، تصرفات مالک را به نحو مطلق نافذ قرار داده است و معنای نفوذ تصرفات مالک، صحت شرعی هر تصرفی که مالک اراده کند. با فرض این عمومیت و نتیجه ی آن، صحبت از قابلیت قابل معنا نخواهد داشت؛ اشکال دیگر این که نباید این قاعده شامل عقود جدید و تصحیح اصل آن شود؛ زیرا در تاثیر گذاری آن شک داریم. در حالی که در نظر شیخ انصاری شامل آن‌ها میشود.

اشکال دیگر این که این استظهار، خلاف ظاهر حدیث است و همان‌طور که در نظریه مختار اشاره خواهد شد؛ روایت در صدد بیان مطلبی دیگر است.

۲.۲.۴.۴- بیان محقق روحانی و نقد و بررسی آن

اگر قدرت به یک مسبب و معلولی نسبت داده شود، به معنای قدرت داشتن بر اسباب نیست؛ در حدیث محل بحث، خداوند مردم را مسلط بر مالشان قرار داده و قدرت بر تسلط در مال، به معنای قدرت داشتن بر اسباب و شروط نیست. همانند این که اگر گفته شود زید قدرت بر کشتن دارد به این معنا نیست که بتواند سنگ را بکشد؛ به تعبیر دیگر شارع مقدس انسان را قادر بر تملیک مالش بر غیر قرار داده است که یکی از جنبه‌های تسلط بر مال است. تملیک به غیر، معلولی است که باید سبب و علتی داشته باشد و قدرت داشتن بر ایجاد معلول به معنای قدرت داشتن بر سبب و اجزاء آن نیست (روحانی، ۱۴۲۰ ه ق، ج ۱ صص ۴۹ و ۵۰) و موید این سخن این است برای نقل و انتقالات در بین عرف و شرع اسباب خاصی وجود دارد در نتیجه مسلط کردن کسی در نقل و انتقال به معنای استفاده از راه‌های غیر عرفی و شرعی نیست.

برخی گفته‌اند بیان فوق قابل قبول نیست؛ زیرا ملاک در حجیت ظهورات، عرف است و قطعاً اگر به شخصی بگوییم: تو قدرت بر انتقال مال به غیر را داری؛ متفاهم در نزد عرف این است که من دست شما در انتقال مال بر دیگری و اسباب آن باز گذاشته‌ام و در نتیجه قدرت بر مسبب (انتقال به غیر) کنایه از قدرت بر سبب (معامله) خواهد بود (یزدی، ۱۴۲۱ ه ق، ج ۱ ص ۶۹). همان‌طور که ذکر مسبب و اراده سبب امری متداول و مرسوم است. در جواب باید گفت که همین‌طور است تمکن ساختن بر مسبب کنایه از تمکن بر اسباب است اما اسباب متعارف به توضیحی که بیان شد.

اشکال دیگر در این بیان است که این استظهار خلاف ظاهر روایت شریف است و همان‌طور که بعداً در نظریه مختار اشاره خواهد شد؛ روایت در صدد بیان مطلبی دیگر است.

۳.۲.۴.۴- بیان محقق خوانساری و جزائری و نقد و بررسی آن

عمومیت حدیث «الناس مسطون» نسبت به کم و انواع معاملات قطعی اما نسبت به کیف و افراد معامله، مهمل و مجمل است (خوانساری، بی تا، ص ۸۳) و در صورت شک از جهت کیف، نمی‌توان به این عموم حدیث تمسک کرد.

در این بیان، مغالطه مصادره به مطلوب رخ داده است و همان ادعای شیخ انصاری را در قالب کلماتی جدید تکرار نموده است.

۴.۲.۴.۴- بیان محقق میلانی، نائینی و نقد و بررسی آن

اگر در لزوم وجود ایجاب و قبول لفظی در بیع شک داشته باشیم؛ شک ما، در نافذ بودن این نوع از سلطنت (بیع) نیست؛ زیرا مسلماً بیع نافذ است و شارع با حدیث مذکور این مطلب را عنوان داشته است لکن شک ما در لزوم وجود تشریفاتی خاص در این بیع است و روایت نیز ناظر بر نوع

سلطنت است نه تشریفات موجود در آن (میلانی، ۱۳۹۵ ه ق، ص ۷۱). به تعبیر دیگر حدیث مذکور به مرحله مسببات اشاره دارد و است و از آن حیث مشرّع است؛ در نتیجه از حیث کمّ دارای عمومیت است اما نسبت به مرحله اسباب، مشرّع نیست (نائینی، ۱۴۱۳ ه ق، ج ۱ ص ۱۳۶).
بیانات فوق نیز تکرار مدعا در ضمن الفاظی جدید است (یزدی، ۱۴۲۱ ه ق، ج ۱ ص ۶۹).

۵.۲.۴.۴- بیان محقق حکیم و نقد و بررسی آن

عدم تسلط بر مال گاه به معنای قابلیت نداشتن شخص برای تسلط است و گاه به معنای عدم قابلیت در مال همانند عین مرهونه و گاه به معنای قصور در سبب است. حدیث مذکور در مقام بیان در دو جهت اول هستند و برای مالک و مال این قابلیت را ایجاد می کند و از جهت سوم در مقام جعل سلطنت نیست (حکیم، بی تا، ص ۲۹).
در ملاحظه بر فرمایش ایشان باید گفت: اگر منظور ایشان، ناظر نبودن به مرحله اسباب به دو بیان اول باشد؛ همان اشکالی که به آن دو بیان وارد بود بر این بیان نیز وارد خواهد بود و اگر منظور ایشان بیان مرحوم نائینی و میلانی باشد نیز اشکال بیان شده بر آن ها را در پی خواهد داشت و صرف ادعای ظهور بدون پشتوانه نیز ارزشی نخواهد داشت.

۳.۴.۴- اشکال بر قول چهارم

حال که نتوانستیم با بیان فقها از این قول دفاع کنیم؛ اشکالی مطرح میشود؛ اگر تعمیم از حیث نوع را در روایت بپذیریم قهرا شامل اکل و شرب نیز خواهد شد (ایروانی، ۱۴۰۶ ه ق، ج ۱ ص ۷۷)؛ بلکه اکل و شرب از اوضح مصادیق آن است (خمینی، ۱۴۲۱ ه ق، ج ۱ ص ۱۶۰) و در این صورت فرض کنید ما حیوانی را یافته و حیازت کرده ایم؛ اما نمی دانیم چیست، با پذیرش مطلب فوق باید بتوان به حدیث مذکور برای حلیت اکل آن تمسک نمود (حکیم، بی تا، ج ۳ ص ۶۴) در حالی که این استفاده خلاف رفتار فقها بوده و هیچ یک از فقها برای رفع این شک به این حدیث تمسک ننموده اند (خویی، بی تا، ج ۲ ص ۱۰۲).

۵. نقد تمسک به حدیث و قاعده در تسلط بر اعضای و آثار اجتماعی آن

برخی با تمسک به این حدیث و قاعده ادعا می کنند خداوند انسان را مسلط بر اعضای بدن خویش نموده است و اگر فردی بخواهد به عنوان مثال کلیه خود را اهدا نماید با تمسک به این حدیث قاعده امکان این امر را دارد. (شایق، ۱۳۹۵ و غدیری، ۱۳۹۵، ص ۸ و درگاهی، ۱۳۹۵، ص ۳)
این ادعا در پی خود سبب کالایی شده اعضای بودن بوده و هر فرد در صورت اینجاد تنگنا یا نیاز مالی برای رفاه بیشتر به اعضای بدن خود به مثابه یک کالا نگاه می کند و این امر سبب روز آسب های اجتماعی فراوانی می شود؛ خصوصا در بین خانواده هایی که دچار فقر مالی و فقر سواد هستند، این آسب ها بسیار خواهد بود؛ زیرا در بسیاری از موارد اقدام به فروش عضو

بدون اطلاع از آسیب‌های احتمالی بعدی آن است و فرد فروشنده با معامله با واسطه و دلال، به سود مناسبی نیست نمی‌رسد. بسیاری از اوقات افراد فقیر که اقدام به فروش اعضای بدن خود همانند کلیه، کبد و مغز استخوان می‌کنند از مضرات آتی آن هیچ اطلاعی ندارند و دلال‌هایی که نقش واسطه را دارند از این وضعیت بیشتری استفاده را برده و با تکیه بر فقر مالی طرف مقابل بیشترین سوء استفاده را از او میکنند.

تمام آن چه گفته شد در سایه تمسک به قاعده و حدیث سلطنت نسبت به تسلط افراد بر اعضای خویش پدید آمده است و حال آن که ما در اباحت گذشته به تفصیل تسلط بر مال را به نحو فوق رد کردیم و به طریق اولی تمسک به حدیث و قاعده بر تسلط بر اعضاء نفی می‌شود.

نتیجه گیری

از آن چه بیان گردید روشن می شود که حدیث «الناس مسلطون علی اموالهم» با در نظر گرفتن تاریخچه فقهی و حدیثی آن؛ دارای سندی متصل به پیامبر نبوده و سبب تواتر انگاری آن بعد محقق حلی عدم توجه به تاریخچه پیدایش این عبارت و تلقی به قبول از سوی فقهای همچون محقق و علامه حلی بوده است. شعاری خواندن روایت و مضمون آن نیز ما را از بحث سندی بی نیاز نمی سازد زیرا که اساسا تعبیر به شعاری بودن در مورد حدیث سلطنت هیچ وجهی ندارد؛ چون تعبیر شعاری بودن در اصطلاح و متون فقهی ناظر به فتاوی و احکامی است که به حدی قطعی و روشن هستند که همانند علامت برای فقه شیعه هستند در حالی که در محل بحث چهار معنای محتمل وجود داشته و امری قطعی و روشن و علامت گونه وجود ندارد؛ تعبیر به شعار در متون حدیثی نیز به معنای کلماتی بوده که در جنگ طرفین سرداده و سبب تمییز گروه ها نسبت به دیگری شده و قطعا این حدیث این ویژگی را دارا نیست؛ زیرا که در هیچ یک از کتب اربعه و مجامع حدیثی مورد وثوق اثری از آن نیست.

از جهت دلالت نیز معنای عبارت «الناس مسلطون علی اموالهم» سلطه و توان تصرفات مالکان در اموال خویش در حیثه قانونی و شرعی می باشد؛ زیرا که مالک می باشند و هیچ دلالتی بر شرعیت تمامی تصرفات یا اخبار از عدم حجر مالک ندارد.

فهرست منابع

قرآن کریم

۱. آبی، فاضل، حسن بن ابی طالب یوسفی، (۱۴۱۷ ه ق)، کشف الرموز فی شرح مختصر النافع، ج ۱ و ۲، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ سوم.
۲. ابوالحسین، یحیی ابن ابی الخیر، (۱۴۲۱ ه ق)، البیان فی مذهب الامام الشافعی، ج ۵، جده، دار المنهاج، چاپ اول.
۳. ابوالعلاء، محمد عبد الرحمن، (بی تا)، تحفه الاحوذی بشرح جامع الترمذی، ج ۴، بیروت، دار الکتب العلمیه.
۴. ابن الاثیر، مجد الدین ابوالمبارک، (۱۴۲۶ ه ق)، الشافی فی شرح مسند الشافعی، ج ۴، ریاض، مکتبه الرشد، چاپ اول.
۵. ابن تیمیه، تقی الدین أبو العباس أحمد، (۱۴۲۵ ه ق)، الحسبه، ج ۱، بی جا، بی نا.
۶. ابن الرفعه، احمد ابن محمد، (۲۰۰۹ م)، کفایه النبیه فی شرح التنبیه، ج ۹، بی جا، دار الکتب العلمیه، چاپ اول.
۷. ابن عبد البر، ابو عمر یوسف ابن عبد الله، (۱۴۲۱ ه ق)، الاستذکار، ج ۶، بیروت، دار الکتب العلمیه، چاپ اول.
۸. ابن قیم، محمد ابن ابی بکر، (بی تا)، الطرف الحکمی، ج ۱، بی جا، مکتبه دار البیان.
۹. احسائی، ابن ابی جمهور، محمد بن علی، (۱۴۰۵ ه ق)، عوالی اللتالی العزیزیه، ج ۱ و ۲ و ۳، قم، دار سید الشهداء للنشر، چاپ اول.
۱۰. اردبیلی، احمد بن محمد، (۱۴۰۳ ه ق)، مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان، ج ۸، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول.
۱۱. اشتهااردی، علی پناه، (۱۴۱۷ ه ق)، مدارک العروه، ج ۶، تهران، دار الاسوه للطباعه و النشر، چاپ اول.
۱۲. آشتیانی، محمد حسن، (۱۴۲۵ ه ق)، کتاب القضاء، ج ۱، قم، انتشارات زهیر، چاپ اول.
۱۳. اصفهانی، شیخ الشریعہ، فتح الله، (۱۴۰۴ ه ق)، احکام الصلاه، قم، کتابخانه امام امیر المومنین علیه السلام، چاپ اول.
۱۴. اصفهانی، مجلسی اول، محمد تقی، (۱۴۰۶ ه ق)، روضه المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، ج ۷، قم، مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانپور، چاپ دوم.
۱۵. اصفهانی، مجلسی دوم، محمد باقر، (۱۴۰۴ ه ق)، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۴، تهران، دار الکتب الاسلامیه، چاپ دوم.
۱۶. اصفهانی، محمد حسین، (۱۴۰۹ ه ق)، الاجاره، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین

حوزه علمیه قم، چاپ دوم

۱۷. -----، (۱۴۱۸ ه ق)، حاشیہ کتاب المکاسب، ج ۱، قم، انوار الہدی، چاپ اول.
۱۸. املی، میرزا حبیب اللہ، (۱۴۰۶ ه ق)، المعالم المائورہ، ج ۳، قم، بی نا، چاپ اول
۱۹. انصاری، مرتضی بن محمد امین، (۱۴۱۵ ه ق)، کتاب المکاسب، ج ۱ و ۲، قم، کنگرہ جہانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، چاپ اول.
۲۰. ایروانی، باقر، (۱۴۲۶ ه ق)، دروس تمہیدیہ فی القواعد الفقہیہ، ج ۲، قم، دار الفقہ للطباعہ و النشر، چاپ سوم.
۲۱. ایروانی، علی بن عبد الحسین نجفی، (۱۴۰۶ ه ق)، حاشیہ المکاسب، ج ۱، تہران، وزارت فرہنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول.
۲۲. بحرانی، حسین بن محمد، (بی تا)، الأنوار اللوامع فی شرح مفاتیح الشرائع، ج ۱۱، قم، مجمع البحوث العلمیہ، چاپ اول.
۲۳. بحرانی، یوسف بن احمد بن ابراہیم، (۱۴۰۵ ه ق)، الحدائق الناصرہ فی أحكام العترہ الطاہرہ، ج ۱۹ و ۲۰، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابستہ بہ جامعہ مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول.
۲۴. البشیری، حسن حسین، دراسات فقہیہ حدیثیہ حدیث السلطنہ، مجلہ فقہ اہل بیت علیہم السلام، شمارہ ۵۲، از صفحہ ۲۰۵ الی ۲۲۳
۲۵. بروجردی، آقا حسین طباطبائی، (۱۴۱۳ ه ق)، تقریرات ثلاث قم، دفتر انتشارات اسلامی وابستہ بہ جامعہ مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول.
۲۶. بہبہانی، محمد باقر بن محمد اکمل، (۱۴۱۹ ه ق)، الحاشیہ علی مدارک الاحکام، ج ۲، قم، مؤسسہ آل بیت علیہم السلام، چاپ اول.
۲۷. -----، (۱۴۱۷ ه ق)، حاشیہ مجمع الفائدہ و البرہان، قم، مؤسسہ العلامۃ المجدد الوحید البہبہانی، چاپ اول.
۲۸. تبریزی، جواد، (۱۴۱۶ ه ق)، ارشاد الطالب الی التعلیق علی المکاسب، ج ۲، قم، مؤسسہ اسماعیلیان، چاپ سوم
۲۹. تبریزی، موسی، (۱۳۶۹ ه ق)، قاعدۃ الضرر، الید، التجاوز و الصحۃ (لوثق الوسائل)، قم، کتابفروشی کتبی نجفی، چاپ اول
۳۰. تستری، اسد اللہ، (بی تا)، مقایس الأنوار و نفائس الأسرار فی أحكام النبی المختار و عترتہ الأطہار، قم، مؤسسہ آل بیت علیہم السلام، چاپ اول
۳۱. جزائری، سید محمد جواد مروج، (۱۴۱۶ ه ق)، ہدی الطالب فی شرح المکاسب، ج ۱ و ۲، قم، مؤسسہ دارالکتب، چاپ اول
۳۲. جواہری، حسن، (۱۴۰۵ ه ق)، الربا فقہیا و اقتصادیا، قم، بی نا، چاپ اول

۳۳. جوهری، اسماعیل بن حماد، (۱۴۱۰ ه ق)، *الصحاح*، ج ۲، بیروت، دار العلم للملایین، چاپ اول
۳۴. حائری، سید کاظم، (۱۴۱۵ ه ق)، *القضاء فی الفقه الاسلامی*، قم، مجمع اندیشه اسلامی، چاپ اول
۳۵. حائری، سید علی طباطبایی، (۱۴۱۸ ه ق)، *ریاض المسائل*، ج ۲ و ۹ و ۱۳ و ۱۵، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، چاپ اول.
۳۶. حائری، سید محمد مجاهد طباطبایی، (بی تا)، *کتاب المناهل*، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، چاپ اول.
۳۷. حجت کوهکمره ای، سید محمد، (۱۴۰۹ ه ق)، *کتاب البیع*، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم.
۳۸. حکیم، سید محسن، (بی تا)، *نهج الفقاهه*، قم، انتشارات ۲۲ بهمن، چاپ اول
۳۹. حکیم، سید محمد سعید طباطبایی، (۱۴۱۶ ه ق)، *مستمسک العروه الوثقی*، قم، مؤسسه دار التفسیر، چاپ اول
۴۰. حلبی، ابن زهره، حمزه بن علی، (۱۴۱۷ ه ق)، *غنیة النزوع إلى علمی الأصول و الفروع*، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، چاپ اول.
۴۱. حلّی، ابن ادريس، محمد بن منصور بن احمد، (۱۴۱۰ ه ق)، *السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی*، ج ۲ و ۱، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم.
۴۲. حلّی، حسین، (۱۳۷۹ ه ق)، *دلیل العروه الوثقی*، ج ۲، نجف، مطبعه النجف، چاپ اول
۴۳. حلّی، نجم الدین، جعفر بن حسن، محقق حلّی، (۱۴۱۳ ه ق)، *الرسائل التسع*، قم، انتشارات کتابخانه آیة الله مرعشی نجفی، چاپ اول
۴۴. -----، (۱۴۱۲ ه ق)، *نکت النهایه*، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول.
۴۵. حلّی، احمد بن محمد اسدی (علامه حلّی)، (۱۴۱۴ ه ق)، *تذکره الفقهاء*، ج ۱۰ و ۱۱، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، چاپ اول.
۴۶. -----، (۱۴۱۳ ه ق)، *مختلف الشیعه فی أحكام الشریعه*، ج ۵، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم.
۴۷. -----، (۱۴۱۹ ه ق)، *نهایه الاحکام فی معرفه الاحکام*، ج ۲، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، چاپ اول
۴۸. حلّی، مقداد بن عبد الله سیوری، (۱۴۰۴ ه ق)، *التنقیح الرائع لمختصر الشرائع*، ج ۲، قم، انتشارات کتابخانه آیة الله مرعشی، چاپ اول
۴۹. خراسانی، محمد کاظم، (۱۴۰۶ ه ق)، *حاشیه الکاسب*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول

۵۰. خمینی، سید روح الله، (۱۴۲۱ ه ق)، کتاب البیع، ج ۱ و ۲، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره، چاپ اول
۵۱. خمینی، سید مصطفی، (۱۴۱۸ ه ق)، دروس الاعلام و تفهها، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره، چاپ اول
۵۲. -----، (۱۴۱۸ ه ق)، کتاب البیع، ج ۱، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره، چاپ اول
۵۳. خوانساری، محمد امامی، (بی تا)، الحاشیه الثانیة علی المکاسب، بی نا، چاپ اول.
۵۴. خوانساری، محمد هاشم، (۱۳۱۷ ه ق)، معدن الفوائد و مخزن الفرائد، قم، بی نا، چاپ اول
۵۵. خویی، سید ابو القاسم موسوی، (بی تا)، مصباح الفقاهة (المکاسب)، ج ۱، بی نا.
۵۶. دارابی، محمد، (۱۴۱۸ ه ق)، مقامات السالکین، قم، نشر مرصاد، چاپ اول
۵۷. دبیان، ابو عمر، (۱۴۳۲ ه ق)، المعاملات المالیه، اصاله و معاصره، ج ۹، ریاض، مکتبه الملك فهد الوطنیه، چاپ دوم.
۵۸. درگاهی، مهدی. (۱۳۹۵). واکاوی محدوده و قلمرو «قاعده سلطنت» نسبت به سُلطة انسان بر اعضای بدن. فقه و اصول، ۴۸(۲)، ۴۵-۶۴
۵۹. رشتی، میرزا حبیب الله، (۱۳۱۱ ه ق)، کتاب الاجاره، بی جا، بی نا، چاپ اول
۶۰. روحانی، سید صادق، (۱۴۱۲ ه ق)، فقه الصادق علیه السلام، ج ۱۸، قم، دار الکتاب مدرسه امام صادق علیه السلام، چاپ اول.
۶۱. -----، (۱۴۲۹ ه ق)، منهاج الفقاهه، ج ۳، قم، انوار الهدی، چاپ پنجم
۶۲. روحانی، سید محمد، (۱۴۲۰ ه ق)، المرتقی الی الفقه الأرقی - کتاب الخیارات، ج ۱، تهران، موسسه الجلیل للتحقیقات الثقافیه، چاپ اول
۶۳. سابق، سید، (۱۳۹۷ ه ق)، فقه السنه، ج ۳، بیروت، دار الکتب العربی، چاپ سوم.
۶۴. سبزواری، سید عبد الأعلى، (۱۴۱۳ ه ق)، مهذب الأحکام، ج ۱۳ و ۲۱، قم، مؤسسه المنار - دفتر حضرت آیه الله، چاپ چهارم.
۶۵. سبزواری، محمد باقر، (۱۴۲۳ ه ق)، کفایة الأحکام، ج ۱، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول.
۶۶. سیستانی، سید علی حسینی، (۱۴۱۴ ه ق)، قاعده لا ضرر ولا ضرار، قم، دفتر آیه الله سیستانی، چاپ اول.
۶۷. سیفی مازندرانی، علی اکبر، (بی تا)، دلیل تحریر الوسیله الوصیه، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره، چاپ اول
۶۸. شایق، مهدی، ۱۳۹۵، بررسی قاعده سلطنت و جریان آن در سلطنت بر نفس و اعضای بدن،

دوفصلنامه علمی - تخصصی پژوهشنامه فقهی، سال چهارم، شماره دوم، بهار و تابستان ۱۳۹۵، ص ۵-۲۶.

۶۹. شیرازی، کاظم، (۱۴۲۳ ه ق)، شرح العروه الوثقی، نجف، موسسه کاشف الغطاء، چاپ اول

۷۰. شبیری زنجانی، سید موسی، (۱۴۱۹ ه ق)، کتاب نکاح، ج ۱، قم، موسسه پژوهشی رای پرداز

۷۱. صدر، سید محمد، (۱۴۲۰ ه ق)، ما واره الفقه، ج ۴، بیروت، دار الاضواء للطباعه و النشر و التوزیع، چاپ اول

۷۲. ضمیریه، عثمان جمعه، (بی تا)، التسعیر فی الفقه الاسلامی، مجله البیان، ج ۲۶، بی جا، بی نا.

۷۳. طالقانی، نظرعلی، (۱۳۰۴ ه ق)، مناط الاحکام، تهران، بی نا، چاپ اول

۷۴. طوسی، محمد بن حسن، (۱۴۰۷ ه ق)، الخلاف، ج ۳، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول.

۷۵. -----، (۱۳۸۷ ه ق)، المبسوط فی فقه الإمامیه، ج ۲، تهران، المکتبه المرتضویه لإحیاء الآثار الجعفریه، چاپ سوم.

۷۶. عاملی، سید جواد حسینی، (بی تا)، مفتاح الكرامه فی شرح قواعد العلامه، ج ۲ و ۴ و ۶، بیروت، دار إحياء التراث العربی، چاپ اول.

۷۷. عاملی، محمد بن مکی، (۱۴۱۹ ه ق)، ذکرى الشيعه فی أحكام الشریعه، ج ۳، قم، موسسه آل البيت عليهم السلام، چاپ اول

۷۸. ----، (۱۴۱۴ ه ق)، غایه المراد فی شرح نکت الإرشاد، ج ۲، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ اول

۷۹. عراقی، آقا ضیاء، (۱۴۱۴ ه ق)، شرح تبصره المتعلمین، ج ۲، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول

۸۰. علیدوست، ابوالقاسم، (۱۳۹۶ ه ش)، فقه و حقوق قراردادها ادله عام روایی، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ سوم.

۸۱. غدیری، قادر، (۱۳۹۵). بررسی و تبیین سلب حق از خویشان. فقه و مبانی حقوق اسلامی، ۹(۴)، ۱۰۵-۱۲۶.

۸۲. قمی، سید تقی طباطبایی، (۱۴۰۰ ه ق)، درساتنا من الفقه الجعفری، ج ۴، قم، مطبعه الخيام، چاپ اول

۸۳. ----، (۱۴۲۶ ه ق)، مبانی منهج الصالحین، ج ۸، قم، منشورات قلم الشرق، چاپ اول.

۸۴. کاشانی، فیض، محمد محسن، (بی تا)، مفاتیح الشرائع، ج ۳، قم، انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، چاپ اول.

۸۵. کلینی، ابو جعفر، محمد بن یعقوب، (۱۴۰۷ ه ق)، الکافی، ج ۴ و ۷، تهران، دار الکتب الإسلامیه،

چاپ چہارم.

۸۶. گیلانی، میرزای قمی، ابو القاسم بن محمد حسن، (۱۴۱۳ هـ ق)، جامع الشتات فی أجوبہ السؤالات، ج ۲، تہران، موسسہ کیہان، چاپ اول.

۸۷. لاری، سید عبدالحسین، (۱۴۱۸ هـ ق)، التعلیقہ علی المکاسب، قم، موسسہ المعارف الاسلامیہ، چاپ اول

۸۸. مارودی، علی ابن محمد، (۱۴۱۹ هـ ق)، الحاوی الکبیر فی فقہ مذهب الإمام الشافعی، ج ۵، بیروت، دار الکتب العلمیہ، چاپ اول.

۸۹. مامقانی، عبداللہ، (۱۳۵۰ هـ ق)، حاشیہ علی رسالہ لا ضرر، قم، مجمع الذخائر الاسلامیہ، چاپ اول

۹۰. مامقانی، محمد حسن، (۱۳۱۶ هـ ق)، غایہ الآمال فی شرح کتاب المکاسب، ج ۳، قم، مجمع الذخائر الإسلامیہ، چاپ اول.

۹۱. مراغی، سید میر عبد الفتاح، (۱۴۱۷ هـ ق)، العناوین الفقہیہ، ج ۲، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابستہ بہ جامعہ مدرسین حوزہ علمیہ قم، چاپ اول.

۹۲. المزنی، اسماعیل بن یحیی، (۱۴۱۰ هـ ق)، مختصر المزنی (مطبوع ملحقاً بالأم للشافعی)، ج ۸، بیروت، دار المعرفہ.

۹۳. مصطفوی، سید محمد کاظم، (۱۴۲۱ هـ ق)، مائتہ قاعدۃ فقہیہ، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابستہ بہ جامعہ مدرسین حوزہ علمیہ قم، چاپ چہارم.

۹۴. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۴۱۱ هـ ق)، القواعد الفقہیہ، ج ۲، قم، مدرسہ امام امیر المومنین علیہ السلام، چاپ سوم

۹۵. موسوی اردبیلی، سید عبد الکریم، (۱۴۱۴ هـ ق)، فقہ الشریکۃ علی نہج الفقہ و القانون و کتاب التأمین، قم، منشورات مکتبۃ امیر المؤمنین - دار العلم مفید رحمہ اللہ، چاپ اول.

۹۶. موسوی قزوینی، سید علی، (۱۴۲۴ هـ ق)، ینابیع الأحکام فی معرفۃ الحلال و الحرام، ج ۲، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابستہ بہ جامعہ مدرسین حوزہ علمیہ قم، چاپ اول.

۹۷. مومن قمی، محمد، (۱۴۱۵ هـ ق)، کلمات سدیدہ فی مسائل جدیدہ، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابستہ بہ جامعہ مدرسین حوزہ علمیہ قم، چاپ اول.

۹۸. میلانی، سید محمد ہادی، (۱۳۹۵ هـ ق)، محاضرات فی فقہ الإمامیہ کتاب البیع، مشہد، موسسہ چاپ و نشر دانشگاه فردوسی، چاپ اول

۹۹. نائینی، محمد حسین، (۱۴۱۳ هـ ق)، المکاسب و البیع، ج ۱، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابستہ بہ جامعہ مدرسین حوزہ علمیہ قم، چاپ اول.

۱۰۰. ---، (۱۳۷۳ هـ ق)، منیہ الطالب فی حاشیہ المکاسب، ج ۲، تہران، المکتبہ الحیدریہ، چاپ اول

۱۰۱. نجفی، محمد حسن، (۱۴۰۴ هـ ق) جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۲۴ و ۲۵ و ۳۸،

بیروت، دار إحياء التراث العربی، چاپ هفتم.

۱۰۲. نجفی، کاشف الغطاء، عباس بن حسن بن جعفر، (بی تا)، الفوائد الجعفریه، بی جا، مؤسسه کاشف الغطاء،

۱۰۳. نراقی، احمد ابن محمد، (۱۴۱۷ ه ق)، عوائد الايام فی بیان قواعد الأحكام و مهمات مسائل الحلال و الحرام، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ اول

۱۰۴. -----، (۱۴۱۵ ق)، مستند الشیعه فی احکام الشریعه، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، چاپ اول

۱۰۵. نراقی، مولی محمد، (۱۴۲۲ ه ق)، مشارق الاحکام، قم، کنگره نراقیین، چاپ دوم

۱۰۶. همدانی، عبد الصمد، (۱۴۱۸ ه ق)، رساله فی الغناء، قم، نشر مرصاد، چاپ اول

۱۰۷. همدانی، آقا رضا، (۱۴۱۶ ه ق)، مصباح الفقیه، ج ۱۴، قم، مؤسسه الجعفریه لإحياء التراث و مؤسسه النشر الإسلامی، چاپ اول

۱۰۸. یزدی، سید محمد کاظم طباطبایی، (۱۴۲۱ ه ق)، حاشیه المکاسب، ج ۲، قم، مؤسسه اسماعیلیان، چاپ دوم.

۱۰۹. -----، (۱۴۱۵ ه ق)، سوال و جواب، تهران، مرکز نشر العلوم الاسلامی، چاپ اول.